



فرض اول: شما یک بچه پولدار مایهدار هستید که خیلی هم دوست دارید علاوه بر پولدار بودن و مایهدار بودن، شاعر و هنرمند هم باشید. روزی بر اساس اتفاق وقتی داشتید ترانه‌ای از یکی از خوانندگان آن‌ور آب می‌شنیدید به این نتیجه رسیدهاید که شاعر شدن خیلی هم سخت نیست و می‌توان با سر هم کردن چند کلمه و پیدا کردن یک ریتم شش و هشت در «سه سوت» شاعر معاصر شد.

فرض دوم: شما یک بچه پولدار مایهدار نیستید. یک جوان معمولی هستید. از طبقه میانی، و شاید دهک اول و دوم که قرار است وزیر رفاه و تامین اجتماعی اگر چشم نخورد و وقت کند شما را زیر خط فقر بالا بکشد، و اتفاقاً شما هم به هر دلیل درست یا نادرست به سرتان زده که بشوید شاعر معاصر.

ادامه فرض اول: شما اگر آقا پسر باشید سوار ماشین شیک پدر گرامی می‌شوید و می‌روید به یکی از جلسات متنوعی که در چهل و چهار گوشه شهر برگزار می‌شود. وارد جلسه می‌شوید درحالی که دیوان لاغراندامتان را زیر بغل زده‌اید. زیر شعرهای تازه‌تان عکس یک گل خوشگل کشیده‌اید و امضا کرده‌اید.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات  
پرتال جامع علوم انسانی



رسانه‌های جدید و شعر

# دست و پا زدن در توهم مخاطب

آرش شفعاei



وارد جلسه که می‌شوید از محسنات ظاهری تان پیداست که وضعتان بد نیست. آوازه شهرتتان در جلسه می‌پیچد به‌خصوص خانم‌های جلسه گوشی دستشان می‌آید که باید شما را به‌عنوان یک شاعر معاصر به رسمیت بشناسند

مهم نیست شعرتان ضعیف است یا قوی، آینده شما در کوتاه‌مدت تأمین می‌شود.

ادامه فرض دوم: شما اگر آقا پسر باشید سوار اتوبوس می‌شوید و می‌روید به یکی از همان جلسات که عرض شد. برای اینکه ورود شما به جلسه با توجه دیگران همراه باشد دو راه به شما پیشنهاد می‌شود یا اینکه شعر خوبی بخوانید (در این مورد می‌توانید از مجموعه شعر دیگر شاعران جوان یا شعرهای چاپ شده در نشریات استفاده کنید) البته راه دیگری هم هست در مورد شعر دیگران بی برو و برگرد نظر بدهید، دادوبیاد کنید و سعی کنید به شکلی جو جلسه را به سمت خود برگردانید. قبل از حضور در جلسه حتماً تورق کتاب «ساختار و تأویل متن» را توصیه می‌کنیم.

ادامه فرض اول: شما یک دختر خانم هستید. بعد از رفتن به آرایشگاه اختصاصی تان سوار اتومبیل شیکتان می‌شوید و به یکی از جلسات سطح شهر می‌روید. برای جلب توجه جلسه نیازی به کوشش اضافی ندارید. فقط سعی کنید وارد جلسه شوید! در انتخاب شعر دقت کنید همه انتظار دارند از زبان شما شعری لطیف و احساسی بشنوند. کاش می‌توانستید غزل بگویید چون کلاش بیشتر است منتها حالا که نمی‌توانید سعی کنید یا ساختار شکنی کنید یا پس‌اساختار شکنی. اگر نمی‌دانید فرمول این دو عمل مهم و شاعرانه چیست سری به اینترنت بزنید. در جلسه مواظب خانم‌هایی که شعر شما را نقد می‌کنند باشید و به آن‌ها به چشم دشمنان بالقوه بنگرید.

ادامه فرض دوم: دختر خانم عزیز! برای رفتن به جلسه سعی کنید بهترین مانتو و کاپشنتان را بپوشید. یادتان باشد شما قرار است به یک جلسه ادبی بروید و معمولاً در یک جلسه ادبی ورود در اولین جلسه خیلی مهم است چون از همین جاست که شما دشمنان و دوستانتان را می‌شناسید. دشمنان شما را تعدادی از خانم‌های موجود در جلسه تشکیل می‌دهند و دوستداران شما بقیه حاضران در جلسه هستند. سعی کنید در هنگام خواندن شعر از صدا و حرکات سر و بدن به بهترین شکل استفاده کنید.

ادامه فرض اول: خوب آقا پسر مایه‌دار! حالا دیگر شما در دو سه جلسه شعر خوانده‌اید. یکی دو بار احسنت شنیده‌اید. تعدادی از حاضران جلسه برای گرفتن جدیدترین نسخه شعر شما پس از پایان جلسه صف می‌کشند. حالا شما می‌دانید که شاعری عبارت است از اینکه هر هفته یک خط ریش داشته باشید و موهایتان را شانه نکنید. شما فهمیده‌اید که اگر شاعر شدن کمی سخت است راه‌های بهتری هم هست. دوست آهنگ‌سازی پیدا کرده‌اید که به او برای تبدیل کردن سروده‌هایتان به نوارهای موسیقی کمک مالی می‌کنید. حالا نوبت آن است که مجموعه مستقل شعر چاپ کنید. این کار محاسن زیادی دارد. اول اینکه اسم و عکس شما توی یک

کتاب چاپ می‌شود و این خودش کلی کلاس دارد. دوم اینکه شما می‌توانید به جلسات که می‌روید به جای بیرون آوردن دفترچه اشعارتان از توی کتاب شعر بخوانید که این هم خیلی کلاس دارد. سوم اینکه تجربه ثابت کرده است تقدیم کتاب در تألیف قلوب نقش مهمی دارد. برای انتشار کتاب هیچ دغدغه‌ای نداشته باشید به اولین ناشری که دم دستتان است زنگ بزنید و اشعارتان را به انضمام یک چک (البته مبلغ آن بستگی به کرم ناشران دارد که همه به کار فرهنگی مشغول‌اند) را به دست او بسپارید و تأکید کنید حوصله اینکه مجوز و شابک و این جور چیزها را خودتان بگیرید ندارید. در مورد مجوز نگران نباشید. اصلاً قرار نیست ممیزان وزارت ارشاد به شعرهای بی‌معنی و ضعیف گیر بدهند (خودمانیم شعر شما هر دو ویژگی را دارد!) ممیزان وظیفه دارند به شعرهای با معنی و محکم گیر بدهند درست مثل داستان، پس یک هفته تا ده روز بعد کتابتان آماده است به انضمام عکس شما با نگاهی متفکر به دوردست و خط ریشی جدیداً اختراع و دستخطتان در پشت جلد که یکی از شعرهایتان را نگارش فرموده‌اید.

به همین ترتیب می‌شود هر سال حداقل یک کتاب بیرون داد و هر سال بر حجم شاعر معاصر بودن خود افزود.

ادامه فرض دوم: خوب آقا پسر مایه‌دار! خوب روح دریدا و بارت و سارتر و نیچه و افلاطون و غیره و غیره را با هم قاطی کرده‌ای؟ چند بار در جلسات به اعتراض فریاد کشیده‌ای؟ چند بار حکم قطعی داده‌ای که فلانی شاعر نیست؟ توانسته‌ای برای خودت سبک جدیدی اختراع کنی؟ چند تا شاگرد داری؟ به چند تا دختر خانم احساساتی گفته‌ای شاعر نمی‌شوند مگر تو شعرهایشان را ادیت کنی؟ چند تا حرکت خیلی توی چشم انجام داده‌ای؟ توی چند تا از شعرهای کلماتی را استفاده کرده‌ای که می‌دانی اگر بابایت بخواندشان سیاهت می‌کند؟ در خواندن شعرهایت که پر از فضاهای آن‌جوری است چقدر اعتماد به نفس داری و صداقت را پایین نمی‌آوری؟ حالا دیگر داری می‌شوی شاعر معاصر. باید خودت را ثبت کنی باور کن کتاب داشتن چیز دیگری بود ولی می‌دانی که هیچ ناشری دیوانه نیست روی اشعار! تو سرمایه‌گذاری کن. پس بهترین راه این است که بروی توی خط یک کار رایگان که هیچ کس هم جرئت نکند دست ببرد توی شعرهایت و فضاهای آن را اصلاحات کند. چاره‌ای نیست. برو به یک کافی‌نت و برای خودت یک وبلاگ بزن. به وبلاگ‌های دیگران سر بزن برای اشعارشان نظر بده و به آن‌هایی که احساس می‌کنی ازشان خوشت نمی‌آید فحش بده. با دوستانت (یک نفر هم کافی است) یک گروه تشکیل بده. یک گروه چریکی برای نجات ادبیات و بشریت و تاریخ و جغرافیا. هدف اصلی شما مبارزه با سانسور، شاعران حکومتی، شاعران سنتی، شاعران مدرن، شاعران گذشته، حال و آینده جز خودتان است. یک ارتش تشکیل بدهید و سعی کنید ادبیات را زیرورو کنید. راستی تازگی‌ها سیگاری هم خیلی گران شده است.

ادامه فرض اول: دختر خانم پولدار ما امروز به یکی از امیدهای ادبیات تبدیل شده‌اند. در جلسات برای احسنت گفتن به شعرشان دعوا می‌شود. تا به حال حداقل ده آهنگ‌ساز با موهای دم‌اسبی و بوی کاپتان بلک از ایشان درخواست کرده‌اند برای تازه‌ترین آلبوم یکی از آینده‌های موسیقی پاپ کشور

کاش می‌توانستید غزل بگویید چون کلاش بیشتر است منتها حالا که نمی‌توانید سعی کنید یا ساختار شکنی کنید یا پس‌اساختار شکنی. اگر نمی‌دانید فرمول این دو عمل مهم و شاعرانه چیست سری به اینترنت بزنید.



آثار تازه‌شان را عرضه کنند.

در یکی از جلسات، استاد فلانی درحالی که چشم‌هایشان را تنگ کرده‌اند و به سیگارشان پکی عمیق می‌زنند به این نتیجه می‌رسند که این امید ادبیات ما دیگر باید کتابشان را چاپ کنند و سریعاً به یکی از دوستان ناشرشان زنگ می‌زنند و خودشان هم بر این کتاب ارزشمند مقدمه‌ای اجمالی می‌نگارند. همان روندی که برای آقا پسر پولدار اتفاق افتاد برای دختر خانم پولدار هم اتفاق می‌افتد منتها با دو تفاوت: اول اینکه در عکس روی جلد کتاب در این فرض از بهترین تکنیک‌های فتوشاپی استفاده شده است. سعی شده روسری بر روی موهای چهره آینده‌ساز ادبیات بلغزد و لب‌های ایشان که کمی هم باز مانده تا آخرین حد ممکن زرشکی شود. پس از انتشار کتاب هم در تعداد زیادی از نشریات مستقل، سایت‌های ادبی! و وبلاگ‌های شخصی نقدهایی در تمجید از نوع روایت، توانایی‌های زبانی، ایجاد حرکتی نوین در ادبیات، دیدگاه زنانه شاعر و چه و چه و چه‌ها نوشته می‌شود. می‌بینید شاعره معاصره‌شکن چقدر ساده بود.

ادامه ادامه فرض دوم: چقدر بی‌پولی بد دردی است نمی‌شود یک کتاب مستقل چاپ کنیم و دندان‌های این ادامه ادامه فرض اول را با این همه دک و پوزش بریزیم توی دهنش! مجبوریم بسوزیم و بسازیم. ما هم مجبوریم برویم یک وبلاگ بزنییم. ما هم مجبوریم برویم ثابت کنیم ادبیات زنانه ایران زمین به فرزندان از تبار آن‌هایی می‌بالد! می‌رویم وبلاگ می‌زنیم و توی نوشته‌های ارزشمند و شعرهای پسا پسا ساختار گرامی‌زنیم. پسرها گروه می‌زنند و دسته راه می‌اندازند ما هم راه می‌اندازیم. شعر می‌گوییم تا چشم‌هاشان گرد شود (فقط یادمان باشد یک وقت اگر خواستگاری پیدا شد این نوشته‌ها و سروده‌های ما را ببیند که وضع خراب می‌شود). خوب وبلاگ می‌زنیم و مطمئنیم که بازدیدمان هم زیاد است؛ شعرهایمان را هم کسی نمی‌گوید خدای نکرده بد است یا آنجایش ضعف دارد اینجایش قوت. همه می‌آیند و به‌به چه‌چی خرج می‌کنند و می‌روند پس لاجرم ما هم شدیم شاعر معاصر.

### دو کلمه حرف جدی هم بزنییم

اگرچه در این مقدمه سرشار از فرض و مفروض بیشتر به نقاط تاریک و آسیب‌های شعر جوان نگاهی افکندم می‌خواهم بگویم که هرچقدر جدی‌تر به این فضا نگاه کنیم به مسائل طنزآمیزتری برمی‌خوریم. من نمی‌خواهم حرکت کلی شعر جوان را نفی کنم چراکه اگر چنین کنم خود را نخست زیر سؤال برده‌ام، بلکه می‌خواهم بگویم مشکلاتی که شعر جوان ما با آن دست به گریبان است مشکلاتی تحمیل شده و بیرونی است که عوارضش در تظاهراتی نظیر آنچه در مقدمه خواندید بروز می‌کند.

من نیز معتقدم شعر جوان ما به معدنی استحصال نشده از الماس می‌ماند. ممکن است برحسب اتفاق گاهی از دل این سنگ‌های سخت و سفت رگه الماسی بیرون یزند و بتوان به تالاولی آن دل بست اما برای اینکه همه الماس‌های این کوه بلند را بیرون بکشیم باید پول خرج کنیم؛ راه بکشیم؛ مهندس و زمین‌شناس و خاک‌شناس بیآوریم؛ با سرمایه‌گذار حرف بزنییم؛ انرژی و توان و سرمایه خرج کنیم تا بتوانیم از این ثروت بالقوه، استفاده بالفعل کنیم.

من نمی‌خواهم بگویم شعر جوان ما درخشش‌های گاه و بیگاه و چهره‌های توانمند نداشته است - نمی‌خواهم اسم ببرم ولی باور کنیم که شاعران جوانی هستند که اگر دچار غرور زودرس استادی و مدیریتی نشوند می‌شود به آینده ادبی آن‌ها امید بست - نمی‌خواهم بگویم شاعران جوان ما هیچ کار مهمی

نکرده‌اند بلکه می‌خواهم مظلومیت آن‌ها را یادآور شوم و بگویم که خیلی از آفت‌ها و مشکلات امروزی شعر جوان ما نتیجه و عکس‌العمل نگاه و عملکرد بیرونی نسبت به شعر جوان است. فکر کنم دارم از بحث اصلی دور می‌افتم قرار بود در مورد وبلاگ‌های شعر حرف بزنم نه مشکلات شعر جوان. ولی چون به‌جد معتقدم ما در مورد شعر جوان برنامه‌ریزی نکرده‌ایم مجبوریم کمی در این خصوص توقف کنیم.

اولین مشکل در نگاه فرهنگی مدیران به مقوله ادبیات به این برمی‌گردد که شعر و داستان‌نویسی و اصولاً مقوله ادبیات مقولاتی شخصی، قائم به ذات و نیازمند حس و حال هستند و نیازی نیست در برنامه‌ریزی‌ها و بودجه‌ریزی‌ها آن‌ها را به حساب آورد شاعران بروند در خلوت خودشان شعر بگویند ما هم برنامه‌ریزی می‌کنیم و هی شب شعر و جشنواره تدارک می‌بینیم و به شاعران سکه بدل و بخش می‌کنیم - حل است دیگر!

با کمال تأسف باید گفت مسئله به آن سادگی‌ها که مدیران ما می‌اندیشند نیست. چراکه ادبیات یک فرایند بطئی و زمان‌بر است و برای به نتیجه رسیدن آن برنامه‌ریزی؛ پذیرش ریسک و خرج کردن بودجه لازم است درست مثل استحصال یک معدن الماس!

همین امروز شما به یکی از ممالک دنیا بروید و بگویید در کشوری که سابقه هفت هشت هزار سال تمدن دارد نویسندگی و شاعری شغل محسوب نمی‌شود اما مثلاً دلاکی حمام شغل محسوب می‌شود (در مثل مناقشه نیست مخلص همه دلاک‌های زحمت‌کش هم هستیم!) حتماً یا به شما می‌خندند یا شما را به لافزنی متهم می‌کنند.

اینکه در برنامه‌ریزی‌های فرهنگی ما ادبیات اصولاً به حساب نمی‌آید البته نتایجی هم دارد و یکی از آن‌ها این است که فعالیت ادبی در این کشور اصلاً اقتصادی نیست در نتیجه کسی نمی‌تواند مدعی نویسندگی یا شاعری حرفه‌ای باشد و همین باعث می‌شود که ادبیات در بهترین شکل به یک تفتن جدی تبدیل شود و ذهنیت هنرمند علاوه بر خیلی مسائل دیگر درگیر شعر هم باشد.

اقتصادی نبودن ادبیات به معنای این است که سرمایه‌گذاری در این چرخه سودآور نیست یعنی هیچ ناشری که عقل و منطق سرش شود برای شعر به‌خصوص شعر جوان سرمایه‌گذاری نمی‌کند و از سوی دیگر همچنان که گفتیم دولت نیز در مورد سرمایه‌گذاری در این عرصه احساس نیازی نمی‌کند پس این دور باطل همچنان می‌چرخد و می‌چرخد - مشکل کتاب‌خوانی مردم ایران با معضل بی‌اعتنایی به حل مشکلات معیشتی اهل ادبیات گره می‌خورد و در نتیجه اصولاً ادبیات نه یک لزوم برای استمرار فرهنگی یک ملت که یک زائده دردرساز می‌شود و این چنین است که روزبه‌روز ریزش‌های ادبیات ایران بیشتر می‌شود.

نگارنده این سطور دوستان زیادی را از دوران دانش‌آموزی و دانشجویی به خاطر دارد که هر کدام می‌توانستند به چهره‌های ارزشمند در شعر تبدیل شوند اما در ادامه راه به این نتیجه رسیدند که زن و بچه خرج دارد و نمی‌شود از شکم آن‌ها زد تا کتاب چاپ کرد و بعد به خاطر فروش نرفتن کتاب‌ها ضرر هم کرد و... در نتیجه شعر را به نفع زندگی حذف کردند.

### رسانه‌های جدید - سکه‌ای با چند رو

آنچنان که در مقدمه این نوشته آوردیم متأسفانه جریان ادبیات ما به سمتی در حال حرکت است که برآیند آن ایجاد نوعی آپارتاید ادبی است به گونه‌ای که فرصت‌های عرضه تازه‌ترین تولیدات ادبی و فرهنگی در انحصار گروهی از

مشکلاتی که شعر جوان ما با آن دست به گریبان است مشکلاتی تحمیل شده و بیرونی است که عوارضش در تظاهراتی نظیر آنچه در مقدمه خواندید بروز می‌کند



اشرف‌زاده‌ها و نوکیسه‌ها یا وابستگان به آن‌ها درآمده است و در سایه غفلت مدیران فرهنگی شعر اصیل و خودجوشی که به سرچشمه‌های فطرت انسان ایرانی نزدیک است هر روز در محاق بیشتری فرو می‌رود و این عرصه را مافیاهای کوچک و بزرگ ادبی در انحصار خود گرفته‌اند و به صداهای مستقل فرصتی برای بروز و عرضه داده نمی‌شود چه اینکه اگر حتی خارج از این چرخ تار عنکبوتی بتوانید کتابی منتشر کنید نمی‌توانید از لایه‌های تودرتوی شبکه انحصاری پخش کتاب بگذرید در نتیجه در ادبیات ایران - شعر و داستان - تنها کسانی دیده می‌شوند که به روابط قبیله‌ای موجود در این عرصه گردن نهاده باشند.

در این شرایط طبیعی است شاعران جوان از هر فرصتی برای برون‌رفت از این محیط بسته و محدود و عرضه خود و توانایی‌هایشان استفاده کنند و هر رسانه‌ای که سرعت و صرفه بیشتری داشته باشد را برای انتقال توانمندی‌های ادبی خود به محیط بیرونی انتخاب کنند. البته به نظر من در اینجا واژه انتخاب واژه‌دستی نیست چراکه چاره‌ای برای شاعران جوان باقی نمانده است.

مهم‌ترین دغدغه امروز شاعران جوان ما تلاش برای دیده شدن است که البته معایب و مضاری هم دارد که در این مقدمه به آن اشاره شد. تلاش برای دیده شدن اولاً اقتضای جوانی است و ثانیاً فی نفسه بد نیست منتها ممکن است به شیوه‌ها و روش‌هایی منجر شود که آسیب‌هایی نظیر آنچه در بالا گفتیم در پی داشته باشد.

هنگامی که نمی‌توان مجموعه مستقل شعر چاپ کرد؛ مطبوعات ادبی عملاً در برزخ مرگ و زندگی دست و پا می‌زنند و شعر به چشم موجودی طفیلی دیده می‌شود، دل بستن به امکانات رسانه‌ای جدید بهترین مفر برای عرضه خود است.

امروز هر شاعری بدون توجه به ضعف و قوت کارش می‌تواند در خانه خود برای انتقال تجربه‌های ادبی‌اش یک رسانه تولید کند. شما هر روز می‌توانید با سر زدن به اینترنت و وبلاگ‌های شخصی شاعران جوان حجم قابل توجهی از شعرها، شعارها، شاخ و شانه کشیدن‌ها، اظهار لطف‌ها به خود و دعوایی را بخوانید و مرور کنید که به‌هر حال به بهانه ادبیات و به‌خصوص شعر در فضای وب منتشر می‌شود.

فاصله تولید شعر و انتشار آن به دقیقه رسیده است و از سوی دیگر می‌توان دیدگاه مخاطب را در مورد شعر شنید (اگرچه به‌جد معتقدم که سیستم نظر‌گذاری وبلاگی به‌شدت غیر قابل اعتماد است چراکه صاحب وبلاگ می‌تواند دیدگاه مخاطب را حذف یا جرح و تعدیل کند و از سوی دیگر با نام‌های دروغین مطالبی را که خود در پی القا آن است به نام مخاطب بیرونی درج کند) و این ویژگی نیز وبلاگ‌نویسی را جذاب‌تر می‌کند.

از سوی دیگر اینترنت ویژگی‌های خوبی دارد که در رسانه مکتوب قابل دسترسی نیست. حضور عناصری مانند رنگ، نور، صدا و نیز توانایی ارجاع‌های متعدد می‌تواند خود به منبعی تبدیل شود که در آینده شاهد سرودن شعر-نت بود یعنی شعرهایی که با استفاده از ظرفیت‌های نت سروده می‌شوند اگرچه به نظر می‌رسد با تمام این تمهیدها و کلک‌ها آن چیزی که همچنان دست‌نیافتنی است رسیدن به ذات شعله‌ور شعر است یعنی آنچه در دیوان شمس یا دیوان حافظ حس می‌کنید.

پس از گسترش وبلاگ‌های ادبی اینک شاهد افزایش حجم و تعداد مجلات اینترنتی هستیم. مجلات اینترنتی (به‌خصوص در غیاب قوانین دست‌وپاگیر مشخص برای فعال‌یشان در حال حاضر) به مجمعی برای مطرح شدن جمعی از اهالی ادبیات تبدیل شده که عمدتاً به نشریه مکتوبی دسترسی ندارند. در

این گونه مجلات معمولاً چهره‌های تازه‌آمده در کنار حرفه‌ای‌ها می‌نشینند و این خود جاذبه‌ای برای شاعران و نویسندگان جوان‌تر است. در این مجلات مانند دیگر فضاهای ادبی اینترنتی، ویرایش حضور جدی ندارد. به همین دلیل حجم زیادی از شعرهای متوسط یا ضعیف را مشاهده می‌کنیم.

نکته مهم و قابل بررسی در مورد این گونه مجلات ادبی این است که این مجلات نیز اندک‌اندک گام در راه اسلاف کاغذی خود می‌گذارند و به رانتی برای اعمال حضور گروهی از چهره‌های منزوی یا درجه دو ادبیات تبدیل می‌شود.

در این گونه مجلات معمولاً شاعر یا نویسنده‌ای با خرید امتیاز و به راه انداختن یک مجله ادبی و اعلام فراخوان برای انتشار آثار موقعیتی به دست می‌گیرد که در فضای اینترنت از رانت ایجاد شده برای خود و موقعیت مدیریت سایت برای راهبری دیدگاه و سلیقه خود و احیاناً ایجاد باند و تشکیلات برای خود استفاده کند. با مروری بر مجلات ادبی موجود در اینترنت می‌توان به رد پاهایی از این تلاش‌ها برخورد و احساس می‌شود اکنون برخی از این مجلات ادبی بر خلاف شعار اولیه خود برای پاسخگویی به نیازهای همه اهالی ادبیات به پاتوقی مجازی برای مطرح کردن گروهی از شاعران و نویسندگان با سلاقی خاص تبدیل شده‌اند و دقیقاً مانند مطبوعات کاغذی که می‌شود سلیقه و خط ادبی و هنری آن‌ها را حدس زد می‌توان سلیقه این گونه مجلات مجازی را هم بدون اعلام مشخصات و دیدگاه‌های گردانندگان آن‌ها حدس زد.

نکته قابل توجه دیگری که در اینترنت اخیراً باب شده قرار دادن کتاب‌های مجوز نگرفته یا چاپ نشده به صورت فایل‌های پی‌دی‌اف است که البته به نظر می‌رسد به دلیل سلیقه کتابخوانی ایرانیان و نیز مشکلات اینترنت کشور ما هنوز جا نیفتاده باشد.

مهم‌ترین آفت دل‌بستگی به اینترنت به نظر من - به غیر از ادبیات سست آن و نیز دهن‌دریدگی‌های گاه و بیگاهی که در آن می‌بینیم و نخواستم در مورد آن صحبت کنم - آفتی است که در بسیاری از شاعران جوان مشاهده می‌کنم و آن غوطه خوردن در توهم حقیقت بین فضای مجازی است. با تمام آنچه در مورد اینترنت گفتیم و گفته‌اند باید پذیرفت هیچ ارتباط دو جانبه یا چندجانبه‌ای تازنگ حقیقت و موجودیت نپذیرد ارزش واقعی خود را ندارد. یک مخاطب رودرروی شعر به هزاران اسم و نشانی اینترنتی که هر روز می‌آیند و می‌روند می‌ارزد، چه اینکه در فضای مجازی اصولاً همه چیز قابل پنهان شدن و دیگرگون شدن است.

برخی شاعران جوان ما متأسفانه این فضای مجازی را بیش از آنکه باید جدی گرفته‌اند و فکر می‌کنند واقعاً این همه توجه و کامنت‌گذاری و استاداستاد کردن، آمدن و رفتن و نوشتن و شعر خواستن و شعر نوشتن واقعی است! جنگ‌های زرگری بر سر تعداد کامنت و بازدید و گسترش دادن آن به برخی بحث‌های انحرافی و نه‌چندان مهم و بعد برآمدن ائتلاف‌های نانوخته و دشمنی‌های ناگهانی و... این‌ها همه بخشی از مضراتی است که جدی گرفتن این فضای مجازی برای شاعران ما دارد.

به هر روی اینترنت و دستاوردهای آن توانمندی‌هایی است که نسل جدید ما از آن سود می‌برد و با عنایت به واقعیت‌های ادبیات ما باید با شناخت آن و بدون دلسپردگی افراطی و جدی گرفتن بیش از حد این پدیده از آن در راه گسترش حوزه جغرافیایی مخاطبان شعر پارسی سود ببریم؛ چیزی که هنوز آنچنان که باید به آن نپرداخته‌ایم.